



## شعبان - سال اول (قصص: ۵)

و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.

خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم.

مفضل بن عمر روایت کرده که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمایند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نگاه کردند و گریستند و سپس فرمودند: شما را پس از من ضعیف و ناتوان می شمارند.

مفضل گوید: عرض کردم: معنی این چیست ای فرزند رسول خدا؟

حضرت فرمودند: معنایش این است که امامان بعد از من شما هستید و خداوند متعال در همین معنا می فرماید: «و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» این آیه تا روز قیامت درباره ما جاری است.<sup>۱</sup>

حضرت حکیمه خاتون سلام الله علیها، دختر امام جواد علیه السلام و عمه‌ی امام عسکری علیه السلام روایت کرده‌اند که امام عسکری علیه السلام مرا احضار کردند و فرمود: عمه جان! امشب نزد ما افطار کن؛ زیرا امشب نیمه‌ی ماه شعبان است و خداوند تبارک و تعالی حجت خود را در این شب ظاهر خواهد کرد و او حجت خدا بر روی زمین خواهد بود.

عرض کردم: مادرش کیست؟

فرمودند: نرجس.

عرض کردم: خدا مرا قربانت کند، اثری از بارداری در وی نیست!

فرمودند: همان است که گفتم.

حکیمه خاتون سلام الله علیها گوید: چون آمدم و سلام کردم و نشستم، نرجس آمد تا کفش مرا از پایم درآورد و

گفت: بانوی من، چطور هستید؟

گفتم: بانوی من و بانوی خاندانم شما بیید.



گفت: عمّه جان! این چگونه سخن گفتن است؟

گفتم: دختر عزیزم! امشب خداوند به شما پسری عطا خواهد فرمود که در دنیا و آخرت سیّد و سرور است. نرجس احساس خجالت کرد و علائم شرم بر رخسارش آشکار شد و چون از نماز عشاء فارغ شدم، افطار کردم و دراز کشیدم تا این که به خواب رفتم و چون نیمه‌های شب فرا رسید، برای نماز شب بیدار شدم و بعد از فراغت از نماز، دیدم که نرجس به خوابی آرام فرو رفته و هیچ علائمی از بارداری یا درد زایمان در وی نیست. پس مدتی نشستیم و او را زیر نظر داشتیم، سپس دراز کشیدم. ناگهان وحشت زده از خواب پریدم، اما کماکان نرجس آرام خوابیده بود. سپس از خواب بیدار شد و پس از ادای نماز دوباره خوابید.

سپس بیرون رفتم تا ببینم سپیده‌ی صبح کی خواهد دمید. ناگاه دیدم که سپیده‌ی صبح اول چون دم گرگ درآمده و این در حالی بود که نرجس هنوز در خواب بود. ناخواسته شک و تردید وجودم را فراگرفت که ناگاه ابو محمد (امام عسکری) علیه السلام از اتاق نشیمن فرمودند: عجله نکن عمّه جان! نزدیک است. در این هنگام نرجس وحشت زده از خواب بیدار شد. سریع به بالینش رفتم و گفتم: بسم الله! آیا چیز خاصی احساس می‌کنید؟

گفت: بله! عمّه جان!

گفتم: خودت را نگاه دار، دل قوی دار که موضوع همان است که به تو گفتم.

سپس هر دوی ما را چرتی خفیف فرا گرفت و ناگهان احساس کردم چیزی اتفاق افتاده است. ناخودآگاه پیراهن را از وی کنار زدم و دیدم که نوزادی به حالت سجده روی زمین است. سریع او را برداشتم و ناگهان دریافتم کاملاً پاک است و نیاز به تمییز کردن ندارد. در این هنگام ابو محمد (امام عسکری) علیه السلام فرمودند: زود پسر مرا نزد من بیاورید عمّه جان!

فوری نوزاد را خدمت ایشان بردم. امام علیه السلام نوزاد را از من گرفتند و یک دست را زیر بدن ایشان قرار دادند و دست دیگرشان را به پشت وی تکیه دادند و پاهای کوچک نوزاد را روی سینه‌ی خود قرار دادند و آنگاه زبان خود را در دهان وی گذاشتند و با انگشت، چشمانش را لمس کردند و همین کار را با گوش‌ها و مفاصل وی تکرار نمودند. سپس فرمودند: فرزندم! سخن بگو!

پس نوزاد فرمود: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً صلى الله عليه وآله رسول الله.» سپس بر امیر المؤمنین علیه السلام درود فرستاد و هم‌چنین بر دیگر امامان بزرگوار تا این که به پدر بزرگوارش رسید و سکوت کرد. سپس امام عسکری علیه السلام فرمودند: عمّه جان! او را نزد مادرش ببر تا بر وی سلام کند و بعد وی را نزد من برگردان. پس کودک را نزد مادرش بردم. نوزاد به مادر خود سلام کرد و مادر نیز پاسخ سلام



او را داد و او را در محلّ نشانیدن وی گذاشت. سپس امام علیه السلام فرمودند: عمّه جان! چون روز هفتم شد، او را نزد ما بیاور.

چون صبح شد، آدمم تا بر امام عسکری علیه السلام سلام کنم، ولی متوجه شدم که سرورم، نوزاد نورسیده در رختخواب نیست.

عرض کردم: قربانت گردم! سرورم کجاست؟

فرمودند: عمّه جان! او را به کسی سپردیم که مادر موسی، موسی علیه السلام را به وی سپرد.

روز هفتم آدمم و سلام کردم و نشستم. امام علیه السلام فرمودند: پسر من را نزد من آورید.

پس سرورم را که در کهنه پیچیده شده بود، به حضورشان بردم و ایشان نیز همان کارهایی را که قبلاً انجام داده بودند، دوباره انجام دادند. سپس زبان مبارکشان را در دهان وی گذاشتند و فرمودند: «أشهد أن لا إله إلا الله» و آن گاه بر پیامبر و امیر المؤمنین و دیگر ائمه صلوات الله عليهم اجمعین درود فرستاد و چون به پدرش رسید، باز ایستاد، سپس این آیه را تلاوت کرد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ».